داستانهای هفتگی گلچین

هر هفته یک داستان کامل پلیسی، جنائی، جاسوسی

قتل مرموز!

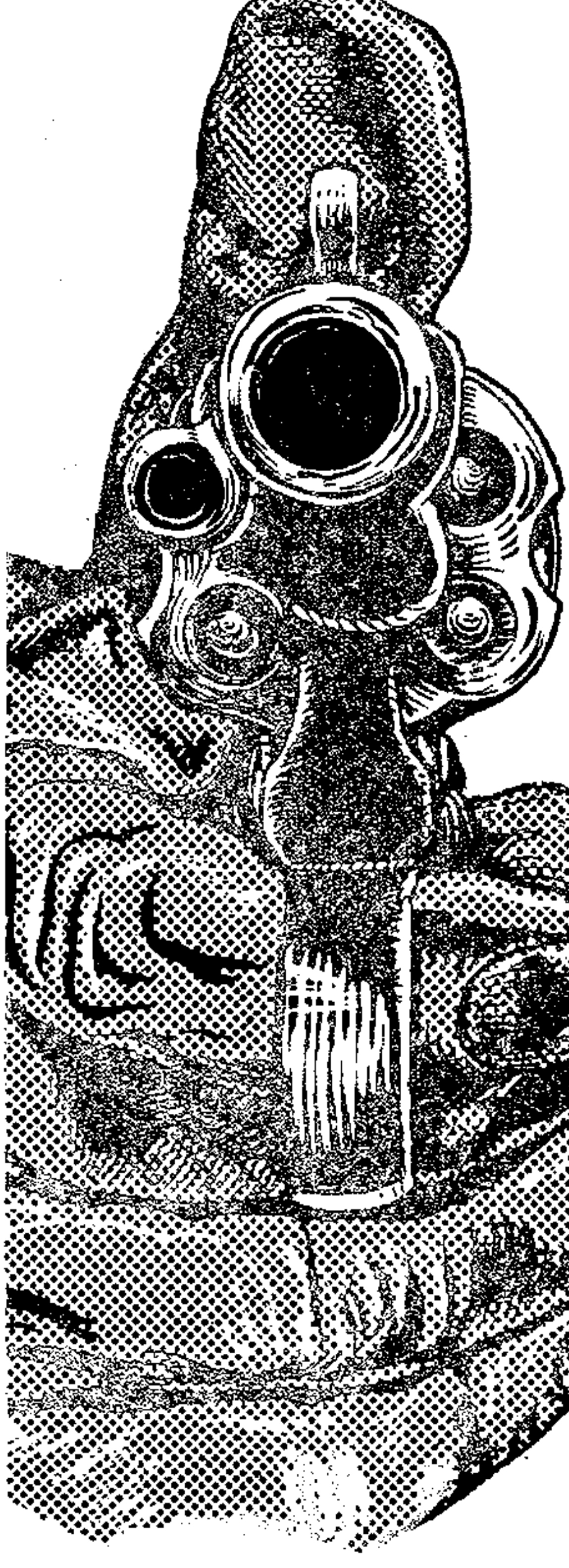

اثر: لسلی شارتریس

ترجمه:
ذبیح الله منصوری

بها ۵ ریال

نشریه (۱۳)
« ادبیات سیاه »

اثر : لسلی شارتریس

قتل مرموز !

ترجمه : ذبیح‌الله منصوری

یك داستان پلیسی مرموز و بی‌نظیر

مرکز پخش خیابان پشت شهرداری ساختمان ناظم پور

مراکز فروش : کلیه کتابفروشان وروزنامه فروشهای طهران وشهرستانها

سازمان چاپ‌خیام

من و دوستم « آندره » با قدمهای آهسته میخواستیم بطرف خیابان « مالهرب » برویم زیرامنزل‌دوست من درخیابان « مالهرب » بود وانتظار داشتیم نوکر او که بقول اربابش « پادشاه نوکران » بود برای مانهارخوبی‌تهیه نماید .

درحین رفتن‌بسوی‌منزل دوستمان چشم‌مابگوشه خیابان افتادو مشاهده کردیم که مقابل یکی‌ازعمارات بزرك جمعی‌ازدحام کرده‌اند ونظربابنکه کنجکاوی جزو صفات ذاتی دوست من « آندره» است به جمعیت نزدیك شدیم وازصحبتهائی که‌میشدفهمیدیم که دراین‌عمارت یکی‌ازافسران ارتش که درجه سرگردی داشته ساکن‌بوده وامروز اورا باتفاق مصرش به‌قتل‌رسانیده‌اند .

همین که (آندره)ازاینموضوع مطلع شد نهاررا که میبایست درمنزل دوستمان‌صرف کنیم فراموش کرد وجمعیت راعقب زده ومرا جلوانداخت‌و بطرف‌عمارت رفتیم.

لیکن مقابل درب پاسبانی ایستاده بود که ازورود ماممانعت نمودو گفت آقایان کجا تشریف میبرید؟ کسی‌اجازه دخول‌نداردبجز افرادشهربانی...

«آندره» بجای‌اینکه‌ازاین ممانعت‌عقب برود برعکس‌یکقدم

دیگر جلو رفته و بالحنی آمرانه گفت :

آقایان مدعی العموم وپزشك قانونی آمده اند یانه ؟ پاسبان گفت بلی آقا وسپس بتصور اینکه ما ازکارکنان عدلیه ویااداره پلیس هستیم ممانعتی نکرد و(آندره) که از آن پس درنظر پاسبان سمت رسمی پیدا کرده بود گفت آیا قتل در طبقه اول عمارت واقع شده است ؟

پاسبان گفت آقا قتل در طبقه سوم اتفاق افتاده دیگر آندره توضیحی نخواست ومن واو متفقاً بطرف طبقه سوم رهسپار گشتیم و درحینی که از پله کان عمارت مشغول بالا رفتن بودیم:

«آندره» ایستاد و پس از لحظه ای تأمل گفت ای کاش که دربین مأمورین رسمی که قطعاً اکنون بالای جنازه ها هستند کسی باشد که ما را بشناسد گفتم حال اگر کسی نباشد که شما را بشناسد آیاتصور میکنید که شمارا ازمنزل بیرون خواهند کرد ...

«آندره» گفت بعید نیست برای اینکه آقایان مأمورین اداره پلیس زیاد ازمن خوششان نمیآید واگر ازچند نفر ازدوستان صرفنظر نمائیم دیگران مرا آدم فضول وکنجکاوی میدانند که بدون علت در امور دیگران مداخله میکنم وخودرا نخود هرآش مینمایم .

پس از کمی تردید ازپله ها صعود کرده بطبقه سوم رسیدیم. مقابل آپارتمانی که قتل در آن اتفاق افتاده پاسبان دیگری ایستاده بود و «آندره» با کمال اطمینان ومثل اینکه یکی ازمأمورین رسمی میباشد از پاسبان پرسید چه اشخاصی فعلا دراین آپارتمان هستند؟

پاسبان گفت که کلانتر محل وقاضی تحقیق و «ژیرار» کارمند

ادارهٔ آگاهی در اینجا هستند.

«آندره» از اینجا هم گذشت و ما وارد آپارتمان شدیم لیکن قبل از اینکه چشممان بمقتولین بیفتد «ژیرار» آشنای قدیمی «آندره» نمایان شد و تا مارا دید گفت شما این جا چکار میکنید؟

«آندره» گفت ما ازمقابل این خانه عبور میکردیم ومشاهده نمودیم که مردم جمع شده اند وصحبت از قتل میکنند وحس کنجکاوی مارا ادار کرد که وارد خانه بشویم اینك شما بگوئید که چه اتفاقی افتاده است؟...

«ژیرار» کارمند اداره آگاهی گفت اتفاقی که افتاده این است که یکساعت قبل از این (ماری) که آشپزسر گرد(سولیت) بود برای خرید مایحتاج ازمنزل خارج میشود ووقتی که از بازار برمیگردد مشاهده می کند که ارباب او در اطاق دخترش بقتل رسیده است.

«آندره» پرسید: آیا قاتل معلوم نشده چه کسی است؟

«ژیرار» کارمند آگاهی گفت نه وطبعاً فرار کرده است. «آندره» پرسید آیا سرگرد را بوسیله گلوله بقتل رسانیده اند؟

«ژیرار» گفت بلی وچون دیوارهای این عمارت قطور وپنجره ها بسته بوده هیچکس هیچ صدائی نشنیده درصورتی که قاتل بجای یك گلوله چندین تیر خالی کرده و منجمله ماسه گلوله را در دیوارهای اطاق پیدا کردیم.

«آندره» گفت من شنیدم که غیر از سرگرد «سولیت» شخص دیگری هم بقتل رسیده است.

«ژیرار» گفت بلی مصدر او (جاك) هم که بدبختانه در اطاق سر گرد بوده به‌قتل‌رسیده وقاتل دو گلوله بطرف او شلیك کرده که‌به پشت‌او اصابت نموده‌است .

بعد ازاین گفتگو « ژیرار » کارمند اداره آگاهی ما را باطاق بزرگی که قطعاً اطاق‌پذیرائی‌مرحوم سر گرد (سولیت) بوده‌هدایت کردومشاهده کردیم که کلانتر محل‌وقاضی‌تحقیق ودونفر ازمأمورین وزارت‌دادگستری در آنجا هستندلیکـن قاضی‌تحقیق و کلانتر محل طوری از«آندره» پذیرائی کردند که‌باوفهماندند که از دیدار اوزیاد خوشوقت نیستندبرای‌اینکه‌چندموفقیت اخیر«آندره» در کشف‌اسرار جنایات‌بکلی‌اورا از نظر مأمورین رسمی‌انداخته بود ونسبت‌بوی‌حسد میورزیدند

بـالاخره‌چون‌ادب اقتضا میکرد که‌بااوصحبت‌نمایندلذا کلانتر محل درمقام توضیح بر آمده‌و گفت :

مقارن ساعت‌یازده وربع کم‌بود که مردی‌آمده وبه‌دربان گفت: که من میخواهم سر گرد (سولیت) راملاقات نمـایم ودربانهم نشانی آپارتمان‌سر گرد (سولیت)را به‌اوداد‌وبطوریکه دربان‌میگویدآنمرد ازپله‌کان بالارفت لیکن دربان پائین‌آمدن‌اورا ندید .

یك‌ربع‌ساعت‌دیگر که‌ساعت‌یازده‌باشد (ماری) که‌آشپز‌سر گرد است وبرای‌خرید ببازاررفته بودمراجعت کرد وبدواً حیرت نمود که چرا مصدرسر گرد رانمی‌بیند وبعدازاینکه یکایك‌اطاقهارا وارسی کرد به اطاق دفتر آمدوآنوقت چشمش بجنازه‌آقای خود (سولیت) و(جاك)

مصدر او افتاد.

صحبت کلانتر که باینجا رسید بما اشاره کرد که در قفای او برویم و ما هبراه افتادیم و کلانتر ما را باطاق مقتولین راهنمائی نمود و گفت ما هنوز از روی جنازه ها عکس بر نداشته ایم و منتظر آمدن عکاس و متصدیان ثبت علائم انگشت هستیم.

اطاقی که سر گرد (سولیت) در آن بقتل رسیده اطاق دفتر بزرگی بود که مبل سیاه رنگ و موفری داشت و سر گرد (سولیت) که مردی پنجاه ساله جلوه میکرد پشت میز خود نشسته و قلمی در دست داشت و معلوم بود که قاتل طوری او را غافلگیر کرده که سر گرد فرصت دفاع ننموده و اگر علامت خونی روی نیم تنه نظامی او نمایان نبود انسان تصور میکرد که او خوابیده است.

جنازهٔ «جاك» مصدر سر گرد (سولیت) مقابل میز و در چند قدمی صندلی او افتاده بود و معلوم میشد که مصدر بدبخت هم مثل ارباب خود بلا فاصله بعد از اصابت گلوله به قتل رسیده است.

من وقتی چشمم بجنازه مصدر بیچاره افتاد و گونه های برجسته و دماغ کوتاه و بر گشته و زنخ کوچك و وضع بچگانه قیافه او را دیدم دلم بحالش سوخت.

(آندره) دوست من بعد از ورود بدفتر خانه درصدد بازرسی بر آمد وضمناً محل گلوله هائی را که بدیوار فرو رفته بود در نظر گرفت وضع گلوله ها نشان میداد که قاتل از آستان درب اطاق و یا از امتداد

آن‌شلیک کرده و گرنه گلوله‌ها باینصورت دردیوار مقابل درب فرو نمیرفت .

(آندره) از قاضی تحقیق پرسید که بالاخره شما هیچ علامت و نشانه برای کشف قاتل بدست نیاوردید ؟

قاضی تحقیق گفت که تحقیقات آقای ژیرار (اشاره بکارمند اداره آگاهی) تازه شروع شده وهنوز تکمیل نگردیده و با اینوصف قرینه بزرگی بچنگ‌ما افتاده که نشان میدهد قاتل برای‌چه‌منظوری سرگرد«سولیت» را به‌قتل‌رسانیده‌است .

قاضی تحقیق بعد از اینحرف پرونده بزرگی را که روی میز سرگرد بودبآندره نشانداد‌وگفت وقتی‌ما اوراق این‌پرونده‌راخواندیم دانستیم که مربوط بدفاع ملی انگلستان است‌وبهمین جهت بستاد ارتش اطلاع داده‌ایم و ستادارتش عنقریب اشخاصی رابرای تحقیق خواهند فرستاد .

این‌هنگام درب اطاق باز وچند نفروارد‌شدند وما بدوآخیال کردیم که ازطرف ستادارتش آمده‌اندلیکن‌بعد معلوم‌شد که‌متصدیان عکسبرداری‌وثبت‌علائم انگشت هستند وبهمین‌جهت از اطاق مقتولین خارج گردیدیم که آنها بتوانند بدون اشکال وظیفه خود را انجام بدهند.

بعد از خروج از اطاق مقتولین آندره از «ژیرار» پرسید که‌آیا سرگرد«سولیت» بتنهائی‌زندگی‌میکردو‌آیاعیال‌نداشت ؟...

«ژیرار» گفت که سرگرد زنش‌را طلاق‌داده‌وازچندی باینطرف

بتنهائی زندگی میکرد و «ماری» که آشپزوهم خدمتکاراوست امور خانه‌را اداره مینمودو(جاك)هم که مصدرنظامی اوبود بکارهـای اداری وی‌رسیدگی‌میکرد.

«آندره» گفت ممکن‌است که من این«ماری» را ببینم «ژیرار» گفت مانعی‌ندارد واوفعلادرآشپز خانه است و میتوانید اورا ببینید و اگر بخواهید سئوالاتی ازاوبکنید باید بشما بگویم که‌نمیتوان‌ازاو اطلاعاتی‌بدست‌آورد برای‌اینکه اطلاعاتی ندارد و گریه و غصه‌مجال حرف‌زدنرا باونمیدهد.

بااینوصف ازپلکان طبقه‌سوم پائین‌آمده‌بطرف آشپزخانه‌رفتیم‌و و«ماری» زن‌آشپز افسر مقتول را دیدیم که روی چهارپایه‌نشسته وبه گریه کردن مشغول است.

(ماری) زنی‌چاق وسفید پوست بود که قطعاً بیش ازشصت سال ازسنش میگذشت وهمین که آندره در خصوص‌اربابش ازاوسئوال کرد پیرزن صدارا بگریه بلند نموده وگفت آقا اگربدانید که سر گـرد «سولیت» چه‌آدم نازنینی بود ...

من هرگزتصورنمیکردم که ممکن است ارباب بیچاره مرا به اینصورت به قتل‌برسانند.

«آندره» ازژن‌سالخورده پرسید که‌آیا سر گـرد زیاد بامردم معاشرت میکرد وآیابخانه اومیهمان زیاد میآمد؟...

(ماری) گفت نه‌آقا سرگردآدمی‌نبود که خیلی‌اجتماعی باشدو مهمان بخانه بیاورد ویا بخانه‌دیگران برای میهمانی برودوازتفریح

وعیاشی خوشش نمیآمد وهر شب درمنزل بود وفقط برای رفتن باداره از منزل خارج میشد.

(آندره) درخصوص (جاك) ازپیره‌زن سئوال کردو گفت اوچه‌جور آدمی بود؟

گریه زن سالخورده شدیدترشد و گفت ای بیچاره جاك ...اگر بدانیدچقدرجوان خوبی بودو گرچه گاهی سربسر من میگذاشت لیکن من میدانستم که این شوخی‌های او ازروی جوانی است وخیال اذیت و آزارمرانداره مثلاملاحظه کنید که همین امروزچه چیزی برای من آورده بود.

باشاره پیره‌زن من نظری بطرف راست آشپزخانه انداختم وچشمم به یك کلاغ چوبی افتاد که روی یك پا ایستاده و دهانرا به خنده گشوده بود.

فوراً دانستم این کلاغ چوبی مثل گنجشك یا قناری یا کبوتر چوبی ازهدایائی است که کافه ها و رستورانهائی که محل رقص میباشد برای تبلیغ بمشتریان خود میدهند وجثه کلاغ چوبی وخنده‌او آنقدر مضحك بود که با وجود گریه زن سالخورده وبا اینکه میدانستم که دونفر دراینخانه به قتل رسیده‌اند بازحمت ازخنده خود جلوگیری کردم.

زن سالخورده بعدازنشاندادن کلاغ چوبی گفت که (جاك) دیشب بیکی ازکافه‌ها که مجلس بالماسکه بود رفته وآخرشب این کلاغ‌راز آنجابرای من آورده بود...

راستی حیف که چنین جوان خونگرم وصاف وصادقی اینطور بی رحمانه بقتل برسد.

ماپیرزن آشپز را بگریه خودواگذاشته واز آشپزخانه خارج شدیم که باطاقهای بالا برویم لیکن در وسط راه (ژیرار) که از بالامیآمد بما برخورد کرده و گفت اکنون چندنفر از افسران ستادارتش آمدند ویکی از آنها که سرهنگ و رفیق خصوصی سرگرد (سولیت) میباشد و در ستادارتش با او کارمیکرده بلافاصله تشخیص داد که اوراق واسناد موجود در پرونده که روی میز مقتول میباشد فوق العاده اهمیت دارد و بهیچوجه نباید افشاء بشود وبطورخلاصه بگویم که این اوراق مربوط باختراع یك توپ ضد تانك است و ضمناً میخواستم یك نکته دیگر را بشما تذکر بدهم.

(آندره) گفت بفرمائید (ژیرار) گفت چون قتل سرگرد (سولیت) مربوط باسناد ومدارکی میباشد که مربوط بدفاع ملی است و نظر باینکه ستاد ارتش در تحقیقات مربوط باین قتل مستقیماً ذیمدخل میباشد و لازم میداند که تحقیقات خیلی پنهانی صورت بگیرد و نظر باینکه شما کارآگاه خصوصی هستید و از طرف دولت مأموریتی برای تحقیق در اطراف قتل سرگرد «سولیت» ندارید...

(آندره) نگذاشت که (ژیرار) صحبت خودرا تمام کنید و گفت صاف و پوست کنده بگوئید که میخواهید مارا ازاینجابیرون کنید وقدغن نمائید که دیگر قدم باینجا نگذاریم بسیارخوب ماهم بیرون میرویم لکن دوستانه ازشما خواهشمندم که مرا از جریان تحقیق بدون

خبر نگذارید.

(ژیرار) گفت اطاعت میکنم وهمین امشب من بخانه‌شماخواهم آمدواطلاعاتی‌را که تحصیل کرده‌ام بشما خواهم گفت وامیدوارم که ازتذکره من رنجیده‌خاطر نشوید.

(آندره) گفت مطمئن باشید که هیچ رنجشی ازشما نداریم وبر عکس از تذکرشما متشکریم زیرااگر مارا بیرون‌نمیکردیدتاعصر اینجا بودیم و از نهارمحروم می‌شدیم درصورتی که اکنون میرویم‌و نهارمیخوریم.

باینترتیب ازخانه مقتولین خارج‌شده وبرای‌صرف‌نهاربطرف منزل آندره رفتیم لیکن بعد ازوصول‌به‌منزل،نوکر آندره که به‌قول اربابش پادشاه نوکران است‌بما تغیر کرد که چرا دیر آمدیدوغذای من‌خراب شد وبیفتك‌و سیب‌زمینی بیش ازآنچه باید سرخ بشودسرخ گردیدوغیره‌وغیره....

بعدازصرف‌غذامنکه‌درواقع‌مورخ‌شاهکارهای‌پلیسی«آندره»هستم یکی ازسرگذشت‌های اوراکه نوشته بودم بخودش‌نشاندادم که‌قبل‌از انتشارحك‌واصلاح نمایدوآندره شروع باصلاح سرگذشت پلیسی‌خود نمودواینکارتامقارن‌هفت بعد ازظهر مارا مشغول‌داشت.

قدری بساعت۷ مانده (ژیرار)کارمند اداره‌آگاهی برحسب‌وعده که داده بود نمایان گردیده وهمین که چشم (آندره) باوافتاد گفت برای‌پیدا کردن‌قاتل‌راهی یافته‌اید.

ژیرار گفت بلی دوراه یافته‌ایم لیکن‌تصورنمیکنم که‌نتیجه‌از

آنها عاید بشود و از آنگذشته فرض اولیه ما متزلزل شده‌است آندره گفت : کدام‌فرض را میگوئید ژیرار گفت‌آخرما تصورمیکردیم که قاتل سرگرد سولیت ونوکر اویك جاسوس خارجی‌است که به قصد ربودن اسناد ومدارك اختراع‌درصدد قتل اوبرآمده لیکن‌بعدفهمیدیم که این فرض‌معقول‌نیست زیراا گریك جاسوس‌خارجی اینکاررا می کرد قطعاً اسنادومدارك راسرفت مینمود درصورتیکه خودشماملاحظه کردید که مدارك‌روی‌میزسر گرد بوده‌است.

من گفتم که اگراوراق و اسنادرا نبرده‌اند شاید آنهاراخوانده ویاعکس‌برداشته‌اند. ژیرار گفت چنین چیزی ممکن نیست و شما فراموش میکنید که قاتل حداکثربیش ازده‌دقیقه دراطاق سر گرد سولیت نبوده و دراینفاصله کم نمی‌توانسته است که این همه اوراق و واسناد ونقشه ها را بخواند ویا ازآنها عکس بردارد و از آنگذشته ستادارتش‌رأساً درصدد تعقیب قضیه برآمد که‌آیانقشه این‌اختراع از انگلستان بیرون رفته‌است یا نه واگرنقشه از انگلستان‌بیرون‌رفته باشدبزودی‌معلوم‌خواهد گردید.

آندره گفت خوب شما اظهارمیکردید که برای یافتن‌سر گرد سولیت ومصدر اودوراه پیدا کرده‌اید ایندوراه کدام‌است.

ژیرار گفت که‌من بدواً بفکرمادام سولیت زوجه مطلقه سولیت افتادم‌وباخود گفتم که‌چون آن‌زن‌نسبتاً بتازگی‌ازسر گردطلاق گرفته‌و نظربااینکه ممکن‌است کینه ازاوداشته‌لذا درصدد قتل‌او برآمده‌است ویژه آنکه شنیده بودم که آنزن چند مرتبه سرگرد را تهدید کرده

بوده که چنین و چنان خواهد کرد بنا براین تصور کردم که شاید شخصی‌را برای قتل سرگرد اجیر کرده و شوهرسابق خود و مصدرش را به‌قتل‌رسانیده‌است.

آندره گفت میخواهم ازشما بپرسم که آقایقین داریدشخصی که درساعت یازده وربع کم امروزاززن دربان نشانی‌منزل سرگردسولیت را میخواست قاتل است وآیا تصورنمیکنید که اینشخص بیگناه می باشد وقتل سرگرد سولیت ومصدراو مدتی‌قبل‌ازآمدن‌وی‌صورت‌گرفته وپس‌ازاینکه وی‌آمده چون دیده که درب اطاق بسته یا کسی جواب نمیدهد مراجعت کرده‌است .

ژیرار گفت ما هیچ‌تردیدی نداریم که‌قاتل سرگردسولیت‌همین شخص مـی باشد برای اینـکه یـکی از دوستان سرگرد سولیت در ساعت۱۱و۲۰دقیقه کم باوتلفن کرد وسرگرد جواب‌داد ومعلـوم بود که درآنساعت زنده است وازطرفی ماری آشپزاو ساعت ۱۱ از بازار مراجعت نموده و وارد خانه شده ولذا هیـچ تردیدی نداریم که قاتل سرگـرد سولیت ومصدرش همین شخص بوده و بدواً سرگردرابه‌قتل رسانیده ومصدر او بصدای تیروارد اطاق شده ویاقبلادر اطـاق بوده و قاتل برای اینـکه هویتش معلوم نشود اوراهم کشته است .

آندره گفت‌پس‌برحسب عقیده شما زوجه مطلقه سرگردسولیت این شخص‌را برای قتل سرگرد اجیر کرده‌است.ژیرار گفت من بدواً این فرض‌را کردم‌لیکن بعد متوجه شدم که فرض‌من خیلی‌ضعیف‌است برای‌اینکه‌اولازن‌مطلقه‌سرگردسولیت درصدداست که بامرددیگری

ازدواج نمایدوبکلی فکر شوهر قدیم را ازخاطر برده است و دیگر اینکه متوجه شدم دراین ایام برخلاف ادوار گذشته دیگر کسی حاضر نیست که برای قتل خود را اجیر کند و بی آنکه بامردم خصومت داشته باشد برای دریافت مبلغی حق الزحمه اشخاص را به قتل برساند،

(آندره) گفت اینك بگوئید دومین راهی که برای کشف قاتل بنظر شما رسید چه میباشد...

(ژیرار) گفت وقتیکه فهمیدم که زوجه مطلقه سرگرد «سولیت» قاتل او نیست بفکر برادر کوچك سرگرد افتادم زیرا در ضمن تحقیقات شنیده بودم که بین دو برادر مناقشه بوده و برادر کوچك برادر بزرك را متهم کرده بود که درزمان حیات مادرشان او را وادار کرده که تمام وجوه نقدی خود را بوی بدهد و برادر کوچك را از میراث خود محروم نماید.

(آندره) گفت آیا هنوز هم برادر کوچك سرگرد «سولیت» از برادر بزرك خود راضی است ...

(ژیرار) گفت نه ...

اگر برادر کوچك سابقاً عدم رضایتی داشته فعلا کدورتی ندارد برای اینکه دارای زندگانی خوبی شده و محتاج ببرادر بزرك نیست.

(آندره) گفت طبیعی است که اینگونه کدورتهای مادی وقتی بین اعضای یك خانواده بوجود آمد با از بین رفتن علت... معلول هم از بین میرود یعنی همینکه اعضای خانواده دارای سرمایه و بضاعتی شدند

دیگر کدورت سابق رافراموش مینمایند و ازآنگذشته در هردومورد برادرویازوجه‌مطلقه سرگرد (سولیت)میبایست بوسیله شخص دیگر سرگردرا به‌قتل‌برسانند واینموضوع همانطوری که گفتید بعیداست و امروزدیگر کسانی‌نیستند که برای‌دریافت‌پول‌مرتکب چنین‌تبهکاری هائی‌بشوند .

«ژیرار» گفت بهرحال‌من با اینکه اطمینان دارم که تحقیقاتم منظم بوده هیچ نتیجه از لحاظ کشف قاتل نگرفته‌ام اینك شما که کارآگاه خصوصی هستید بفرمائید که اگر بجای من بودید چه می کردید...

«آندره» خندیدو گفت یقین‌بدانید که منهم همین کارشمارامی کردم ودرصدد برمیـآمدم که ببینم آیا سرگرد (سولیت) دشمنان خصوصی‌دارد ویانه.

بعد ازآن چون موضوع‌صحبت مربوط به‌قتل‌سرگـرد سولیت تمام‌شده بود ژیرار دعوت«آندره» را برای صرف شام پذیرفت ومادر انتظار اینکه نوکرآندره یا « پادشاه نوکران » برای ماشام بیاورد راجع‌بتآتروسینما وورزش‌صحبت کردیم .

بعدازصرف شام که (ژیرار) رفت دیگرتا مدت دوروزما او را ندیدیم و بعداز دو روزکارمند اداره آگاهی بملاقات (آندره) آمد و من‌ازوجنات اودانستم که بازموفقیتی حاصل نکرده است . (ژیرار) همینکه نشست گفت مادرظرف ایندو روزه نه فقط موفقیتی تحصیل نکرده بلکه‌عقب هم رفته‌ایم و مثلافرض جاسوسی‌راباید کنار گذاشت

زیرا تحقیقات ستاد ارتش نشان داده که قتل سر گرد «سولیت» اصلا مربوط بعملیات جاسوسان اجنبی نیست و نیزدوراه حل احتمالی را که سابقاً بشما گفتم باید کنار بگذاریم زیرا فعلا برمن محقق شده که زوجه مطلقهٔ سر گرد (سولیت) ونه برادر اوقاتل نیستند ودرصدد قتل اوبر نیامدند زیرا هردوی آنها دارای زندگی آسوده هستندوبرادر سر گرد ازشنیدن خبر مرك او خیلی متأسف شد ومن خوب احساس کردم که تأسف وتأثر اوحقیقی است ودروغی نمیباشد .

آندره پرسید پس تکلیف چیست؟ «ژیرار» گفت تکلیف این است که پرونده قتل سر گرد (سولیت) ومصدر اوزا به بایگانی بفرستیم زیرا اگرحوادث غیرمنتظره پیش نیاید که مارا بدستگیری قاتل سر گرد و مصدرش راهنمائی نماید محال است که بتوانیم او را پیدا کنیم و روزنامه ها که اینمطلب را فهمیده اند پلیس را بباد انتقاد گرفته اندو ونمیدانم که آیا شماروزنامه های امروزصبح را خوانده اید یانه؟ (آندره) گفت بلی بعضی از آنها را خوانده ام. (ژیرار) گفت در این صورت مشاهده کرده اید که افکارعمومی چقدرازعملیات ماناراضی است در صورتی که شما میدانید که ما بوظیفه خود عمل کرده ایم و پلیس هر قدر فعال وجدی باشد بالاخره اعجاز که نمیتواند بکند .

آندره گفت پس شما بکلی ازدستگیری قاتل قطع امید کرده اید «ژیرار» گفت بلی ...

(آندره) گفت حال که ستاد ارتش یقین دارد که قتل سر گرد

ومصدرش مربوط بجاسوسی‌نیست وشماهم ازدستگیری قاتل ناامید شده‌اید آیاممکن‌است که من دراینکار مداخله کنم ودر دستگیری قاتل بر آیم؟

(ژیرار) گفت البته شما اگر بخواهید در اینکارمداخله‌نمائید آزاد هستید و هیچکس ازشما ممانعت نخواهد کرد«(آندره) گفت در اینصورت خواهشمندم که فردا بعد ازظهر اینجا بیائیدزیرا ممکن است که اقدامات من در خصوص کشف قاتل تابعداز ظهر فردا نتیجه بدهد.

ازشنیدن اینحرف دهان (ژیرار) ازحیرت بازمانده‌و گفت آیا جدی می‌گوئید یا شوخی‌میکنید .

(آندره) گفت شما باخلاق من آشنا هستیدومیدانید که من در امورکاری هرگز شوخی نمیکنم . (ژیرار) گفت وقطعاً حاضر نیستید بمن بگوئید که تحقیقات خود را چگونه واز کجا شروع خواهید کرد . . . (آندره) گفت تا فردا بعد از ظهر چیزی بشما نخواهم گفت .

«ژیرار» خداحافظی کردورفت ومنهم رفتم و گویا لازم بتذکر نیست که بگویم تا فردابعد ازظهرساعت شماری‌میکردم که‌چه‌موقع «آندره» را ببینم و ازاو درمورد کشف قاتل توضیح بخواهم.

بعد ازظهر روزدیگروقتی که من میخواستم بخانه (آندره) بروم مشاهده کردم که « ژیرار» هم عازم رفتن بخانه اوست وبنابر

این مقداری از خیابان را متفقاً طی کردیم وبعد از مدتی وارد منزل «آندره» شدیم .

« ژیرار » که سلام کردن را فراموش کرده بودباعجله پرسید آیاازتحقیقات خودنتیجه گرفتید ؟

(آندره) با خونسردی گفت بلی و من توانستم که اسم و آدرس قاتل‌را کشف کنم .

ازشنیدن اینحرف من و«ژیرار»مبهوت شدیم!«ژیرار» گفت اگر موفق بیافتن اسم و آدرس قاتل شده اید بگوئید که اسم و آدرس او چیست ؟..

« آندره» گفت که اسم قاتل (روجرس)است ودرمهمانخانه آلپ واقع درجنوب شهر اقامت دارد ووقتی که وارد مهمانخانه شدیداطاق او درطبقه دوم‌عمارت واقعشده ونمره اطاقش «۲۷» میباشد ولی‌اگر خواستید برای توقیف اوبروید دقت کنیدبرای‌اینکه‌قاتل آدمی‌جسور است وشاید ازدست های خود استفاده نماید .

من بی‌اختیاربانك برآورده و گفتم آقای (آندره) واقعاً که‌شما اعجاز می کنید ؟...

«آندره» گفت نه .. من اعجازنمیکنم وحتی میخواهم بگویم‌از دیروز که شما پیش من‌آمدیدوبکلی قطع امید کردید دستگیری‌قاتل یك‌کارپیش پا افتاده و کودکانه‌شده بود.

«ژیرار»این گفت چه‌فرمایشی‌است چطوریافتن‌قاتل‌یك‌کارپیش‌پا

افتاده بود درصورتی که‌برعکس هیچ راه امیدی برای یافتن اووجود نداشت .

«آندره» گفت بلی ، چون‌هیچ راه امیدی از یکطرف وجود نداشت لذا راه امیدی از طرف دیگر بوجود آمده بود زیرا نباید فراموش کرد که موضوع قتل سرگرد سولیت ومصدرش دارای دو صورت بوده و اگرشما ازدیروز که راه امید قطع شده بود صورت دوم رادرمد نظرمیگرفتیدمثل من‌نائل‌به کشف‌قاتل‌میشدید .

(ژیرار) گفت آقای آندره خواهشمندم‌اینطوربا ما صحبت‌نکنید من نمی‌فهمم که‌چگونه موضوع قاتل سرگرد سولیت دوصورت داشته است .

(آندره) گفت واضحتر صحبت میکنم صورت اول این‌بود که سرگرد سولیت به‌قتل برسد وصورت دوم این بود که سرگرد اصلا به‌قتل‌نرسد.

(ژیرار) گفت اگرسرگردسولیت اصلا به‌قتل نمیرسید دیگر موضوع بکلی منتفی شده بود یعنی هیچ درصدد تحقیق‌و کشف قاتل برنمی‌آمدیم .

(آندره) گفت‌ببخشید شما مثل این است که‌بکلی کشته شدن (جاك) مصدر سرگرد را فراموش کرده اید و اینکه میگویم که‌قتل سرگرد دو صورت داشته مربوط بکشته شدن مصدراوست .

زیرا شما وحتی‌من درآغازتحقیق مرتکب‌اشتباه‌بزرگی‌شدیم‌در

صورتیکه‌اشتباه ماطبیعی بود وقطعاً دیگران هم مرتکب این اشتباه میشدند وآن‌این بود که وقتی‌چشم‌ما بدو جنازه افتاد ومشاهده کردیم که یکی از آنها افسرعالیرتبه‌است که مشغول مطالعه اسناد ومدارك مهمی بوده ودیگری سربازجوانی است که هیچ اسم‌ورسمی ندارد و چون‌میدانستیم که‌قاتل بهیچوجه برای کشتن ایندونفر نیامده بلکه فقط قصد قتل یکنفررا داشته لذا بخود گفتیم که قاتل برای کشتن سرگرد سولیت آمده‌و(جاك)مصدر بدبخت‌او باصطلاح مفت‌ومسلم کشته شده‌است.

اینصورت اول قضیه بود که ما مقتول اصلی را سرگرد سولیت میدانستیم و(جاك) را بحساب نمیاوردیم یعنی‌میگفتیم که قاتل بدواً خیال قتل اورا نداشته است .

ولی صورت دوم قضیه که‌ما بدواً هیچ درفکرش‌نبودیم این‌بود که قاتل‌هیچ توجهی‌بسرگرد سولیت‌نداشته وفقط برای کشتن‌مصدر او(جاك) آمده و میخواسته‌این سرباز بی‌اسم ورسم رابه قتل برساند ولی متأسفانه سرگرد سولیت هم در اینواقعه مفت و مسلم کشته شده‌است.

آری‌دیروزوقتی که شما گفتید که هیچ راهی برای کشف قاتل سرگرد سولیت وجود ندارد من با خود گفتم پس‌هیچ علت وجهتی وجود نداشته که سرگردرا به‌قتل برسانند.وسپس بفکر افتادم که‌آیا علتی برای‌قتل‌مصدر او(جاك) وجودداشته است یانه؟

بمحض اینکه فرض دوم را پذیرفتم وقائل شدم که قاتل صرفاً برای قتل (جاك) آمده بوده دیگر کشف این قتل مرموز اشکال نداشت زیرا معلوم است قتل سرباز جوانی مثل (جاك) که خیلی ساده واحیاناً ماجراجو بوده وبکافه ها و تآترها و بالماسکه ها میرفته معلول علل کوچکی است که همواره اراذل و اوباش بر سر آن یکدیگر را به قتل میرسانند و خود آنها نیز در نتیجه جنایت احمقانه خود به قتل میرسند.

شما میدانید وبلکه همه کس میداند که درطبقه اراذل واوباش همواره قتل ها معلول علل آنی وفوری است واگر چند روز از انتقام گرفتن بگذرد چون اساساً علت قتل موضوع کوچکی است کینه و خصومت خود بخود فراموش میگردد.

این است که من درصدد افتادم که بفهمم (جاك) مصدر سرگرد سولیت در ساعات قبل از کشته شدن کجا بوده وچه میکرده وچون می دانستم که درروز کشته شدن تمام ساعات را درخانه سرگرد بوده لذا درصدد برآمدم که بفهمم شب ماقبل ویادو روز قبل از آن کجا بوده وچه میکرده است .

ناگهان بخاطرم آمد که درروز قتل سرگرد ومصدرش. ماری آشپز سرگرد سولیت به من گفته بود که (جاك) شب گذشته دریکی ازکافه هاویا تآترها بوده وحتی یك کلاغ چوبی رابه من ارائه داده واظهار کرده بود که (جاك) دیشب این کلاغ را بعنوان هدیه از کافه یاتآتر برای من آورده

است .

دیگر برای من سهل بود که بفهمم کلاغ چوبی که مثل کبوتر و گنجشك چوبی علامتی است که کافه وتآتر های کوچك و عامیانهٔ به مشتریان خود میدهند علامت چه محلی است و آن محل در کجا واقع است وبزودی در یکی ازمحلات جنوب لندن که از این نوع کافه ها ورقاص خانه های عمومی وپست فراوان است محل، کافه کلاغ چوبی را پیدا کردم و باولین پیشخدمتی که مراجعه نبودم بیش ازمیزان انتظار من راجع به(جاك) توضیح داد وهمین که من اسم اورا بردم مصدر سر گرد سولیت را شناخت خاصه آنکه درشب قبل از کشته شدن که (جاك) بکافه کلاغ رفته بود با یکی از مشتریان منازعه کرده و در نتیجه تمام پیشخدمت ها اورا شناختهٔ بودند .

پیشخدمتی که بمن توضیح داد می گفت که جاك بعد ازاین که وارد کافه شد درتمام مدتی که در کافه بوده ختری موسوم به (ایرما) را دعوت برقص کرد وایندونفر که چندین مرتبه باهم رقصیده بودند معلوم بود که از یکدیگر خوششان آمده است .

لیکن ناگهان نامزد آن دختر موسوم به(روجرس) که بکلی مست بود وارد کافه شد وباجاك شروع بمنازعه کرد لیکن پیشخدمت ها هردو راازکافه بیرون کردند که ازشر آنها آسوده بشوند وآندونفر درخیابان بنزاع ادامه دادند .

چنددقیقه دیگر که جاك بکافه مراجعت کرد که پالتوی نظامی

خودرا بپوشد خیلی خوشحال بود که با چندضربت مشت حریف خود را درخیابان ازپا درآورده است ودرواقع نظر باین که روجرس مست بود جاك بآسانی توانست که اورا ازپادرآورد .

آندره قدری سکوت نمود وسپس اضافه کرد نتیجه این منازعه بین روجرس ومصدر سرکرده سولیت این شد که فردا صبح وقتی که روجرس بهوش آمد ومستی ازسرش پرید بشدت گرفتار غضب گردیدو مصمم شد که انتقام خودرا از جاك بکشد واورا بقتل برساند .

آقای ژیرار شما طبقه اراذل واوباش را بخوبی می‌شناسید و می‌دانید که آنها درعین خشونت وسنگدلی خیلی بی‌فکر هستند به طوری که می‌توان گفت درموقع گرفتن انتقام ناتوانترین افراد جامعه محسوب می‌شوندوخیلی کم اتفاق میافتد که یکی از آنها مرتکب جنایتی نشودوپلیس خیلی زوداورادستگیر ننماید .

روجرس روز دیگر بعد از بهوش آمدن در اول وقت بسراغ نامزدش میرود وبعداز یك مشاجره سخت از خانه نامزه خود بیرون آمده وعزم منزل سرکرده«سولیت» رامینماید که جاك‌را بقتل برساند.

گویالازم بتوضیح نباشد که بواسطه آشنائی جاك با کافه کلاغ واینکه کرارا بآنجا میرفته مشتریان وکارکنان کافه‌اورا می‌شناختند ومن جمله (روجرس) جاك رامی‌شناخته وازاسم وآدرس او با اطلاع بوده است .

روجرس بطوری که ازتحقیقات شمامعلوم شدمقارن ساعت یازده و

ربع کم مقابل خانه سر گرد سولیت میرسد و سراغ منزل سر گرد را ازدربان عمارت میگیرد ودربان هم که از قصد او بی اطلاع بوده نشانی آپارتمان سر گرد رامیدهد و « روجرس » ازپلکان عمارت بالامیرود ودربرا میزند وجاك دربرابروی اومیگشاید. لیکن همین که چشم جاك بحریف دیشبی وششلول او می افتد ومشاهده میکند که او برخلاف شب گذشته هوشیار است فراراختیار مینماید وطبیعی است که برای فرار ازچنك روجرس باطاق ارباب خود پناه می برد وسراسیمه وارد اطاق دفتر سر گرد « سولیت » میگردد.

لیکن «روجرس» که بقصد قتل «جاك» آمده بود اورارها نمینماید ودرقفای اووارد اطاق شده وبدون هیچ ملاحظه مبادرت بشلیك میکند و نه فقط «جاك» رابقتل میرساند بلکه سر گرد «سولیت» راهم میکشد وشك نیست که اگر « ماری » زن آشپز سر گرد هم دراطاق بود اورا نیز بقتل میرسانید.

زیرا اینگونه اشخاص بیرحم وساده همین که مرتکب قتل شدند دیگر ازقتل چندنفر دیگر امتناع ندارند وغضب طوری بر «روجرس» مستولی شده بود که تاآخرین فشنك هفت تیر خودرا خالی میکندو بهمین جهت بعضی ازگلوله های اورا ما دردیوار اطاق پیدا کردیم که بواسطه خشم ولرزه دست قاتل بسر گرد و مصدرش اصابت نکرده و در دیوارفرورفته بود.

باری « روجرس » بعداز خاتمه کار خود ازآپارتمان سر گرد

مراجعت مینماید و چون دیوارها ضخیم وپنجره‌ها بسته‌بوده‌وخیابان شب وروز محل عبورومرور کامیون وموتورسیکلت واتومبیل میباشد هیچ‌کس صدای تیراندازی «روجرس» رانشنید وزن دربان‌هم‌بطوری که‌عادتا اتفاق میافتد خروج اوراندید .

صحبت «آندره» که‌باین‌جا رسید « ژیرار »بااشاره دست‌خاطر-نشان کرد که‌میخواهد مطلبی رابگوید وآندره گفت‌من میدانم که چه‌سئوالی میخواهیدبکنید ومیخواهید بپرسید که‌من‌چگونه‌آدرس «روجرس»راپیدا کردم وازآن گذشته چه‌دلیلی برعلیه اودردست‌دارم که‌بتوان اورا دستگیر کرد .

اولا عرض کنم که پیدا کردن آدرس « روجرس » هیچ‌اشکال نداشت وهمین که من‌بکار کنان‌کافه گفتم که «جاك»پیش ازمرك خوداز حرکتی که شب‌قبل‌ازمرك‌نسبت‌بروجرس کرده‌پشیمان‌شده‌ومرا‌مامور کرد که‌برای‌جبران‌آن‌عمل‌پنجاه‌لیره‌ازماترك«جاك»رابروجرس‌بدهم کارکنان کافه « کلاغ » بدون‌هیچ سوء ظن آدرس منزل « روجرس » رابمن داند زیرا گرچه‌آنها میدانستند که‌جاك وسرگرد سولیت‌هر دو کشته‌شده‌اند لیکن همانطوری که جراید‌تشریح کرده‌بودند‌تصور می‌نمودند که آندونفر برای‌یکی از اسناد بزرك مربوط بدفاع ملی بدست جاسوسان اجنبی کشته شده‌اند و اصلا تصور نمیکردند که‌قاتل آندونفر « روجرس » باشد .

بعداز یافتن « روجرس » امروزصبح زود ازدورمنزل اورا در

نظر گرفتم تامقارن ظهر از خانه بیرون آمدو آنوقت وی را تعقیب کردم ودر هر کافه که وارد شدمنهم ورود نمودم و بزودی طرح الفت با او ریختم وسر صحبت مابازشدو حیرت میکنید اگر بشنوید که امروز نهار را با یکدیگر خوردیم وبیش از ده جام بسلامتی یکدیگر سر کشیدیم منتهی او مشروبات الکلی ومن آب معدنی می‌نوشیدم .

معذلك نبایدتصور کنید که او این قدر احمق بود که درحال مستی اعتراف بقتل بکندو بگوید که من سر گرد « سولیت» ومصدرش را کشته‌ام ومن برای گمراه کردن او گفتم: کسی از این موضوع آگاه نیست لیکن از فرصتی استفاده کرده و هفت تیر آلت قتل را از جیب او بیرون آوردم .

در این هنگام آندره دست درجیب کرده و هفت‌تیری را از آن بیرون آورده ومقابل « ژیرار » نهادو گفت این هفت‌تیر « روجرس » است وازدودهٔ که درلوله آن مشاهده می‌شود نمایان است در این اواخر آن‌را مورد استعمال قرارداده‌اند واگر شما لوله هفت تیر را با گلوله های بدن مقتولین تطبیق نمائید من یقین دارم که کارشناسان شما تصدیق خواهند کرد که این سلاح آلت قتل سر گرد سولیت ومصدر او میباشد اینك دیگر برشماست که قاتل رادستگیر کنید .

« ژیرار » گفت واقعا که شما هوش غریبی دارید زیرا ما مدت سه روز از هر طرف دویدیم وهیچ نتیجه نگرفتیم وشما در ظرف چندساعت نائل به اخذ نتیجه شدید ...

« آندره » جلوی حرف ژیرار را گرفته و گفت اگر من درظرف

چندساعت نائل باخذ نتیجه شدم برای این بود که شما مدت سه روز دویدید وبعبارت دیگر شما مانع از این شدید که من دنبال کارهای بیفایده بروم واوقات خود را تلف نمایم بااین وصف مانع ازاین نیست که دوست ما یعنی آقای لسلی شارتریس « اشاره بمن » باردیگر دم ازاعجاز بزند و در کتاب خود بنویسد که من معجزه کرده ام

پایان

داستان هفته آینده

((مافیا))

شرح چگونگی تاسیس وبوجود آمدن سازمان مخوف آدمکشی « مافیا » ...

دربارهٔ اسرار وحشت انگیز این باند خطرناك عده معدودی دارای اطلاعات میباشند ...

درغالب شهرهای بزرك امریکا این سازمان اسرارآمیز شعباتی پنهانی دارد که به کارهای تبهکاری مشغول هستند ...

علامت این سازمان مرموز « پنجه سیاهی » بود که بدن قویترین اشخاص را بلرزه میانداخت ...

درنشریه هفته آینده : ماجرای زندگی کسانی که این سازمان مخوف را دائر کردند وهمچنین کسانی که توسط افراد این باند مجهز بقتل رسیدند برای خوانندگان عزیز شرح خواهیم داد

نشریه هفتگی آنچه منتشر شده

۱ ـ یك راز وحشت آور !
۲ ـ قتل پنهانی
۳ ـ انتخاب برای قتل
٤ ـ وقتیکه گانگستری بلرزه میافتد !
ه ـ جنایتکار خون آشام
٦ ـ جاسوس مرموز
۷ ـ سلول مرگ
۸ ـ شبی که ازوحشت خون منجمد میشود !
۹ ـ پلیس حیرت میکند !
۱۰ ـ قاتل پشت پنجره
۱۱ ـ فردا خواهم مرد !
۱۲ ـ سرقت بزرگ
۱۳ ـ قتل مرموز !

از انتشارات «گلچین»

جنایتکار زبردست

اثر نویسنده معروف کتب پلیسی (رالف گولدمان)

نویسندهٔ کتاب (آقایان قضات قاتل حقیقی را پیدا کنید)

مترجم ذبیح‌الله منصوری

یك رمان پلیسی نو کاملا «بسبك جدید» که خواننده‌را ازشروع تا پایان کتاب درحال التهاب وهیجان نگاه میدارد. کسانی که کتاب (آقایان قضات) را خوانده باشند بخوبی ازمنظور ما آگاه هستند و میدانند که این نویسنده بزرك «انگلیسی» سبك بخصوصی دارد که درنوع خود بی‌نظیر می باشدو کتابهایش واقعاً قابل خواندن است و وقتی‌خواننده شروع بخواندن میکند تقریباً محال است تا آنرا تمام نکرده بزمین بگذارد. ما این کتاب‌را که شاهکاری در نوع خود محسوب میشود بعلاقمندان کتب پلیسی مخصوصاً بدوستان خود توصیه میکنیم...

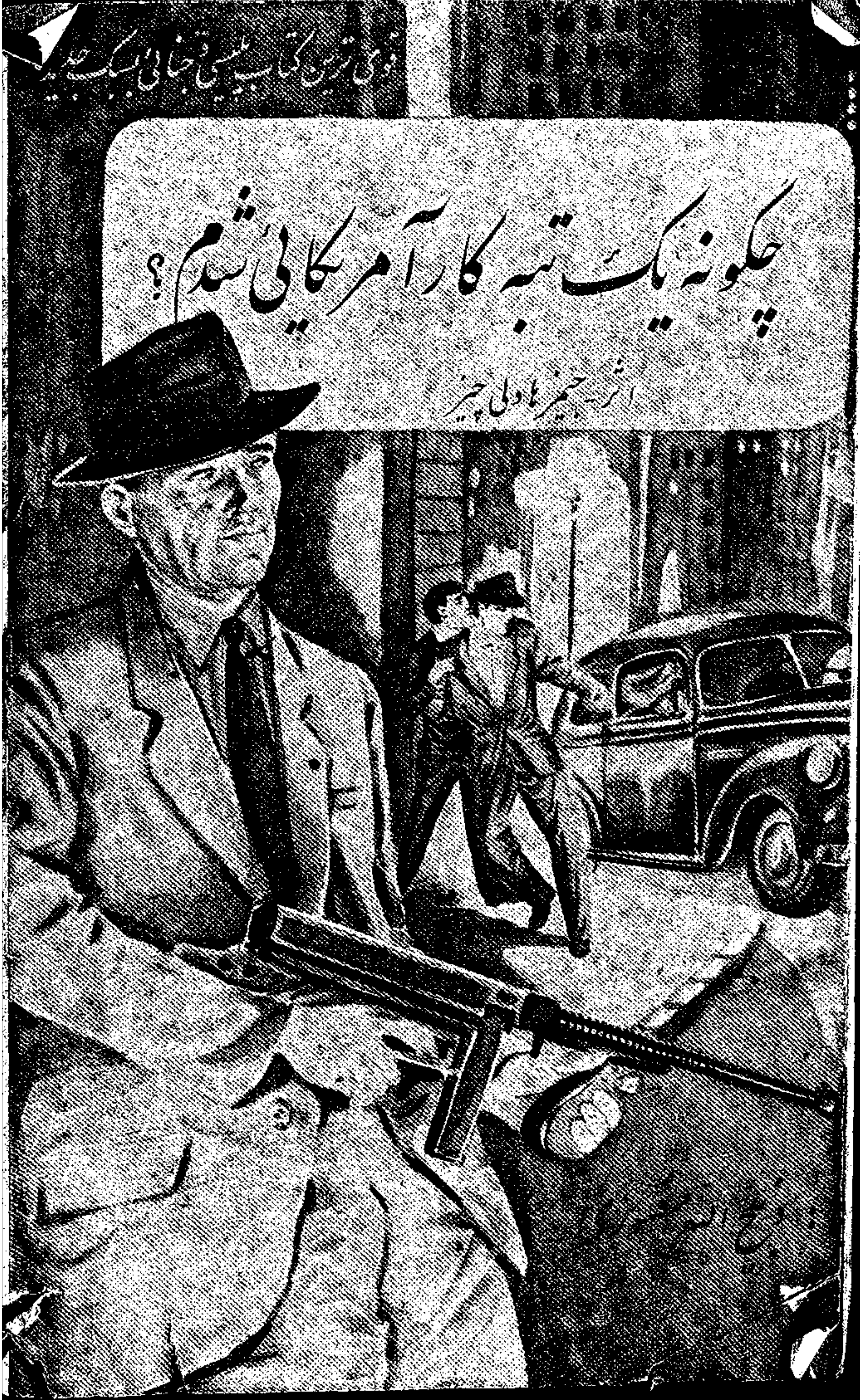
قوی‌ترین کتاب پلیسی جنایی با سبک جدید
چگونه یک تبه‌کار آمریکایی شدم؟
اثر: جیمز هادلی چیز